

دیدن مادرت شرط دارد: کل حقوق ماهیانه‌ات

Photo: leolintang/ bigstockphoto.com

شرط دیدن مادرم این بود که همه حقوق ماهیانه خود را به حساب همسرم بریزم و من از ترس آن که مبدا بعد از طلاق دو پسر را از من بگیرد سکوت می‌کردم.

نام من فروغ است و پس از گرفتن لیسانس علوم سیاسی ازدواج کردم. همسرم از اقوام بود و گاه گاهی او را در مهمانی‌ها و مراسم مختلف می‌دیدم و یک بار هم که خانوادگی به کیش رفتیم او هم با خانواده‌اش همسفر ما بود و پس از چند ماه به خواستگاری من آمد و در نهایت با توافق خانواده‌ها ازدواج کردیم.

قبل از ازدواج من در اداره دولتی شروع به کار کرده بودم و او هم مخالفتی با کار کردن من نداشت. پس از ازدواج باردار شدم و دو قلو پسردار شدم. زندگی سریع می‌گذشت و همسر من اندکی خسیس و اندکی هم شکاک بود ولی مادرم همیشه می‌گفت گل بی‌عیب خداست و من آرزو می‌کردم پس از به دنیا آمدن بچه‌ها بهتر می‌شود.

البته دروغ نگویم باورم این بود که زندگی الکی نیست که با این قبیل مشکلات اساسش را به هم بزنم و تلاش می‌کردم که با روش‌های مختلف رفتار او را آرام آرام تغییر دهم.

پسران من به دنیا آمدند و واقعا بزرگ کردن دو قلو برای من راحت نبود و برای همین تصمیم گرفتم که پس از تمام شدن مرخصی زایمان، مرخصی بدون حقوق بگیرم. تصمیمی که همسر به شدت با آن مخالفت کرد.

هر وقت دعوا می‌کردیم به زور با من همبستر می‌شد

آغاز مشکلات جدی ما هم از همان روزی شروع شد که من این موضوع را با او مطرح کردم. او به شدت عصبانی شد و از کلماتی مانند مفت خور و بی‌عرضه و خونه من خونه خاله نیست مفت بخوری راست راست بچرخ استفاده کرد. برای اولین بار در حالی که من خیلی ناراحت بودم و بچه‌ها از صدای داد او ترسیده بودند و گریه می‌کردند با من همبستر شد.

خوشبختانه خانه پدر و مادر همسرم دو کوچه با ما فاصله داشت و من پس از تمام شدن مرخصی زایمانم در حالیکه هنوز آن‌ها را شیر می‌دادم راهی کار شدم. با پدر و مادر شوهرم حرف زدم و آن‌ها قول دادند که با او حرف می‌زنند ولی نه تنها حرف‌های آن‌ها تاثیر نداشت همسر من روز به روز خسیس‌تر می‌شد و همیشه پدر و مادر من و او بودند که سعی می‌کردند به عنوان کادو یا عیدهای مختلف بعضی مایحتاج من و بچه‌ها را تامین کنند.

او حتی حاضر نبود من و بچه‌ها را به یک پارک ببرد و همیشه حساب پول بنزین و استهلاک ماشین را می‌کرد و متاسفانه هر وقت به او اعتراض می‌کردم به زور با من همبستر می‌شد. انگار من یک زن غریبه هستم و در آن زمان هیچ محبتی نسبت به من نشان نمی‌داد و نمی‌دانست که این کارش از خسیس بودن و همه رفتارهایش بدتر است.

دیدن مادرم شرط داشت: کل حقوق ماهیانه‌ام

کم کم شروع کرد به گفتن این که همه چیز زیر سر مادرت است و این عفریته می‌خواهد زندگی من را نابود کند و اجازه نداری مادرت را ببینی. چند ماه اول مادرم را یواشکی خانه مادر شوهرم می‌دیدم و یا او برای دیدن من به محل کار من می‌آمد ولی همسرم فهمید و با بهانه این که تو پول پنهان می‌کنی و به خانواده ات پول می‌دهی روی من فشار گذاشت که حقوق ماهیانه‌ام مستقیم به شماره حساب او واریز شود.

مقاومت من را که دید گفت شرط من برای دیدن مادر و پدرت همین است که گفتم و من تسلیم شدم. خسته شده بودم و افسرده و همیشه منتظر یک حادثه بودم. بچه‌هایم در آستانه کلاس اول بودند و حال روحی پسرها از من بدتر بود. مادرش هم توانایی بزرگ کردن دو قلوها را نداشت ولی جرات نداشت که بگوید من بچه‌ها را نگاه نمی‌دارم.

از آن زمان حقوق من که قبلا هم کاملا در خانه خرج می‌شد یک سره حساب بانکی ایشان شد و من احساس می‌کردم که دیگر هیچ قدرت دفاعی در برابر او ندارم. دچار خستگی و ناامیدی مطلق بودم و تنها امیدم دیدن خانواده‌ام، هر دو هفته یک بار بود.

مشاوری که زندگی من را عوض کرد

اداره ما مدتی یک مشاوره خانواده رایگان داشت و من از همین فرصت استفاده کردم و هر هفته به او مراجعه می‌کردم. می‌دانستم اگر طلاق بگیرم بچه‌ها را از من می‌گیرد و درست یا غلط به جدایی فکر نمی‌کردم ولی مشاور خانواده به من توصیه کرد به دنبال درآمدی دیگر ولو اندک باشم و همین پیشنهاد او نور کوچکی به قلب من باز کرد.

تمام دوران کودکی و تا قبل از ازدواجم پدر و مادرم من را کلاس زبان گذاشته بودند و با این که زبان انگلیسی فرار است من شروع به تقویت خودم در زمینه ترجمه کردم. مشاور مهربان که سنش کمتر از من بود رابط من شد با یک دارالترجمه و برای من کار می‌آورد و پول‌هایش را به حساب خواهرم می‌ریخت.

پول‌های جمع‌شده برای من فقط پول نبودند راهی برای نجات و حتی بازگشت آرام سلامتی روحی من هم بودند طوری که یک بار او به من شک کرده بود و حتی به روی من آورد که چه خبر شده تازگی‌ها رنگ و رخت باز شده ولی من نشنیده می‌گرفتم و فقط می‌گفتم اداره کلاس ورزشی در نمازخانه برای خانم‌ها گذاشته که فکر کنم روی من تاثیر خوبی گذاشته و می‌دانستم که حتما او ته و توی کلاس ورزش را هم در می‌آورد.

مشاور خانواده با آنکه از اداره ما رفته بود ولی با من همچنان ارتباط داشت و تلاش می‌کرد بدون آنکه روی من فشار بگذارد و یا من را قضاوت کند فقط کمک کند که من قوی شوم.

پسرانم که چهارده ساله شدند من یک روز اسباب و اثاثیه ام را بستم، بچه‌هایم را به مادر شوهر مهربانم سپردم و به خانه پدرم که دیگر در این دنیا نبود برگشتم. با مدارکی که در این مدت از او جمع کرده بودم اقدام به درخواست طلاق کردم. دوران طلاق من ۲ سال طول کشید و در این مدت برای پسرانم گواهی رشد گرفتم. مهریه‌ام را دریافت کردم و حالا با پسرانم در خانه کوچکی که مثل بهشت است زندگی می‌کنم.

من زندگی خود را مدیون مشاور جوان خانواده هستم. مدیون کمک‌های آرام و گام به گام او که جرات و اعتماد به نفس را آرام و گام به گام به من برگرداند. مدیون دختر جوانی که امروز خودش مادر شده و همچنان نه به کارش که به کمک‌های داوطلبانه‌اش به افرادی چون من ادامه می‌دهد. [اگر شما هم مایل به همکاری داوطلبانه با خانه امن هستید این [فرم را پر کنید](#)].

نجات قربانی خشونت ممکن است زمان‌بر باشد ولی ممکن است. همچنان که من نجات یافتم. همسر من فکر می‌کرد با زور و اجبار و تهدید و محروم کردن خانواده‌اش از همه چیز همیشه دنیا به کام او می‌چرخید، ولی من به کمک آن مشاور جوان و پشتیبانی خانواده توانستم دنیای خودم را جور دیگری بچرخانم، آن طوری که مطابق میل من و فرزندانم بود.